

هو العليم

توسعه معنای استطاعت در حج با تکیه بر روایات

استقراض برای حج و گستره واقعی استطاعت

سلسله دروس خارج فقه - کتاب الحج - ادامه باب استطاعت در حج - جلسه هشتاد و هشتم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

روایات استدانه برای حج؛ ظاهر یا نص در وجوب

در جلسات گذشته عرض شد از جمله ادله واجب مشروط نبودن حج و واجب مطلق بودن آن، روایاتی است که بر مسئله استدانه دلالت دارند. بعضی از این روایات ظهور در وجوب و بعضی نص در وجوب داشتند؛ البته در بعضی از روایات دال بر استدانه، موقعیت حاج برای اداء قرض در نظر گرفته شده بود. از جمله روایتی از امام حسن عسکری علیه السلام است که برای مباحث بعد می گذاریم. مرحوم شیخ حرّ، در بحث استحباب حج، استدانه را در ذیل عنوان ذکر کرده اند.^۱

یک روایت، روایت معاویه بن وهب «عن غیر واحد» است:

محمّد بن الحسن بإسناده عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن أبي عمير، عن معاوية بن وهب، عن غير واحد قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): «إني رجلٌ ذو دينٍ، أفأتدِينُ وأُحجُّ، فقال: نَعَمْ، هو أَقْضَى لِلدِّينِ.»

هرجا در روایات عبارت «عن غیر واحد» باشد، دلالت بر توثیق اکید دارد؛ افراد عدیده ای راوی برای معاویه بن وهب بوده اند و محمد بن ابی عمیر و احمد بن محمد بن عیسی در سلسله سند این روایت وجود دارند و سند هم به مرحوم شیخ طوسی رحمة الله علیه می رسد و مرحوم شیخ این روایت را در بحث استحباب حج ذکر کرده اند.^۲ شیخ صدوق هم این روایت را به صورت مسند ذکر کرده است.^۳ و این روایت نسبت به حج واجب و غیر واجب، مطلق است؛ چون در آن، راجع به حجة الاسلام صحبت نشده است.

در اینجا دو مسئله در مورد دین وجود دارد؛ همان طوری که در جلسه قبل عرض شد، شخصی که منظور امام علیه السلام است، باید فرد فقیری باشد که دین دارد و نمی تواند دینش را بپردازد، یا اینکه اگر فقیر هم نیست، بالآخره الآن در وضعیتی است که نمی تواند به حج برود.

تفاوت شرایط حج امروزی با حج در گذشته

حالا مسئله ای که در اینجا به نظر می رسد این است که قضیه حج در شرایط فعلی، با آنچه که در زمان

^۱ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۴۰:

۵۰ - باب استحباب التطوع بالحج ولو بالاستدانة لمن يملك ما فيه وفاء، و عدم وجوب الحج على من عليه دين إلا أن يفضل عن دينه ما يقوم بالحج.

^۲ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۴۰.

^۳ تهذیب الأحكام، ج ۵، ص ۱۱؛ الإستبصار، ج ۲، ص ۱۴۰.

سابق بوده است، خیلی فرق می‌کند؛ حج در زمان فعلی آن‌طوری که باید و شاید، موقعیت اکید خودش را نمی‌رساند. به‌طور کلی این حج‌ها معمولاً با وسایل امروزی، جنبه سفر تفریحی پیدا کرده است. کیفیت استضافه،^۱ اسکان و تسهیلاتی که امروزه برای حجاج فراهم می‌شود، جنبه تفریح، تنوع و نظاره‌گری آن برای آنهایی که خیلی اهل این مسائل نیستند، می‌چربد! این حرف‌ها اصلاً در زمان امام صادق علیه‌السلام مطرح نبود، مگر در مکه چند خانه وجود داشت؟! همه مردم در چادر زندگی می‌کردند! و وقتی به مکه می‌آمدند، اسکانشان زیر چادر بوده و در منازل نبوده است. زمان سفر هم ماه‌ها طول می‌کشید.

در تاریخ داریم همه افرادی که به مکه می‌رفتند، چادر داشتند؛ مثلاً فلان شخص می‌آمد و چادرش را در فلان منطقه برپا می‌کرد. این‌طور نبوده است که اهل مکه منازلشان را اجاره دهند. بله، عده‌ای دور مکه بودند که منازلشان را در موسم حج، به قیمت‌های بالا کرایه می‌دادند، اما با حجم عظیمی که از این طرف و آن طرف به آنجا می‌آمدند، به‌طور کلی، حج زیر چادر بوده است. آن وقت راجع به این حج زیر چادر، با تمام سختی‌ها و ماه‌ها دوری که حداقلش این بود که سه ماه دوری را باید تحمل می‌کرد، امام علیه‌السلام می‌فرمایند: «استدانه کن و خودت را به این زحمت بینداز!» با وجود اینکه قرض داری، یک قرض دیگر روی آن اضافه کن و حج را انجام بده!» واقعاً ما می‌توانیم بگوییم که این حج، واجب مشروط است؟! جداً کسی می‌تواند چنین قضیه‌ای را تصور کند که این حج با این کیفیت، واجب مشروط باشد؟! یعنی رضای پروردگار در این است که اگر شخص در مقام سهولت و تنعم به حدی رسید که بتواند حج را انجام دهد، آن موقع باید به حج برود و اگر حج را قبل از آن انجام دهد، از او قبول نمی‌شود؟! اصلاً می‌توان چنین چیزی را تصور کرد؟!!

مجتهد باید خودش را در فضای صدور روایت و در فضای بیان امام علیه‌السلام قرار دهد که وضعیت رفتن به حج در آن زمان چگونه بوده است. اصلاً فرض کنیم که حج استحبابی است و این شخص از حج استحبابی سؤال می‌کند، آیا می‌توان تصور کرد که امام برای حج استحبابی به یک نفر بگوید: «چهار ماه بیابان را طی کن و خبز و شعیر یا خبز و ملح بخور و به زن و بچه‌ات خل و زیت بده»؟! علاوه بر انجام حج، حضرت امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «بعد از حج باید برای زیارت ما به مدینه بیایی»:

عن زُرارة عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّمَا أَمْرُ النَّاسِ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُوا فَيُخْبِرُونَا بِوَلَايَتِهِمْ وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصْرَهُمْ.^۲

امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «چند ماه از زن و بچه‌ات دوری کن و بعد هم با این وضعیت پیش ما بیا و ما را زیارت کن!» آن وقت آیا واقعاً این حج، واجب مشروط می‌شود؟!!

^۱ من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۲۹۵.

^۲ وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۳۷۴.

امر امام علیه السلام برای استقراض، نشانه اهمیت حج

اهمیت حج به حدی است که امام علیه السلام می فرماید: «اداء قرض را که واجب است، انجام نده و قرض روی قرض هم بگیر و به حج بیا»، آنوقت این واجب مشروط است؟! اگر خدا می خواست حج را به عنوان واجب مطلق بیان کند، باید با چه زبانی می گفت؟! کسی در مورد صلاة که قائل به وجوب مشروط نیست! اگر کسی قرض داشته باشد و کسب طهارت مائیه منوط به استقراض باشد، آیا استقراض واجب نیست؟!

برای حج هم استقراض واجب است. در جلسه قبل عرض کردم که استقراض فقط برای شکم نیست؛ برای نماز هم باید استقراض کند، برای روزه هم باید استقراض کند، کسی که صوم بر او واجب است و قوت برای ایجاد صوم را ندارد، باید از باب مقدمه اعدادیه، استقراض و تحصیل قوت کند، تا بتواند روزه بگیرد. خدا نگفته است که اگر غذا نداری، تکلیف روزه از تو برداشته می شود! صوم، واجب مطلق است؛ باید این واجب مطلق را هم با غذا اداء کرد، مثلاً سحری و افطاری لازم دارد و حالا اگر شخصی ندارد، باید همین طور گرسنه بنشیند و بگوید که خدایا خودت روزه را واجب کردی، پس ﴿أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ﴾؟! خیر! خدا می گوید: «مَائِدَةٌ مِنَ الْأَرْضِ» برایت می فرستیم! برو استقراض کن، قرضت را هم می دهیم! آیا شما می توانید تصور کنید که چون وجوب صوم، منوط به اكل غذاست و غذا هم موجود نیست، پس صوم به واجب مشروط تبدیل می شود؟! این حرف صحیح نیست! یا چون صلاة منوط به کسب طهارت است و کسب طهارت مائیه منوط به استقراض است، پس صلاة، واجب مشروط می شود؟! در همه این امور و مسائل، همین طور است.

تنظیر مسئله به جایگاه غسل جمعه

یک وقتی در خدمت مرحوم آقا رضوان الله علیه بودیم و با یک نفر راجع به ضرورت غسل روز جمعه صحبت بود. ایشان می فرمودند:

اگر کسی پول نداشته باشد، باید استقراض کند و غسل جمعه را به جای آورد!

^۱ سوره مائده (۵) آیه ۱۱۴:

﴿قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَآرْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾. امام شناسی، ج ۹، ص ۱۸۹:

«عیسی بن مریم عرض کرد: بار پروردگارا برای ما از آسمان مائده ای فرو فرست، که برای اول ما و آخر ما (خود ما و یاران ما و کسانی که بعد از ما می آیند) عید باشد، و برهان و نشانه روشن از جانب تو باشد، و روزی برای ما بفرست، و تو از میان روزی فرستندگان، مورد انتخاب و اختیار ما هستی!»

دقت کنید به این شخص «مجتهد» می گویند که می داند غسل جمعه با سه دفعه آب ریختن روی نجاست برای ازاله آن، یکی نیست؛ اما برای دیگران یکسان است!

او می داند غسل جمعه چه برکات، خیرات و مواهبی نصیب انسان می کند؛ لذا نمی تواند دیگران بگوید: «این غسل مثل ازاله نجاست است!» بلکه می گوید: «باید استقراض کنی و بعد از کسب ماء، غسل جمعه را انجام دهی!»

درد بی درمان ما در مسائل و استنباطات فقهی این است که ما نسبت به واقعیات خارجی و مخفیة احکام، اطلاع نداریم. ما فقط احکام را احکام ظاهر، آن هم سرسری و ناقص می دانیم! دیگر نمی دانیم که چه چیزی پشت این قضیه نهفته است!

شما در روایات می بینید غسل جمعه مستحب است.^۱ یا مثلاً مستحب اکید است.^۲ همین طور فتوا می دهند که مستحب است. اگر خوابت نمی آید و خسته نبودی و می دوساله و محبوب چهارده ساله در کار نبود و اگر حوصله ات سررفت و حمام هم در کنارت بود، عیب ندارد که غسل جمعه را انجام دهی! ولی اگر دیدی بساط فراهم است یا رفیق آمده است که بنشینید و گپ بزنید، غسل جمعه را کنار بگذار! غسل جمعه برای وقت بیکاری است!

یک قضیه برای شما نقل می کنم که مطلب را تا حدودی برایتان روشن کند؛ یکی از دوستان بود که الآن فوت کرده است. خدا او را رحمت کند. انسان بسیار روشن ضمیری بود. فهمش باز بود؛ مطالب را می فهمید، قضایا را تشخیص می داد و مسائل را متوجه می شد. او برای من تعریف می کرد:

یک روز، ما در زمان سابق (زمان شاه) می خواستیم به منزل پدرتان برویم. موقع بهار بود. تازه برگ ها سبز شده بود. درخت ها خیلی نضارت^۳ خاصی داشتند و شب قبل هم باران آمده بود.

^۱ وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۳۱۴:

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ (عَلَيْهِ السَّلَام) عَنِ الْغُسْلِ فِي الْجُمُعَةِ وَالْأَضْحَى وَالْفِطْرِ؟ قَالَ: سُنَّةٌ، وَ لَيْسَ بِفَرِيضَةٍ.»

^۲ المقنع، ج ۱، ص ۱۴۴:

و اعلم أنَّ غسل يوم الجمعة سُنَّةٌ واجبة فلا تدعه.

وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۳۱۳:

«عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ صَارَ غُسْلُ يَوْمِ الْجُمُعَةِ - وَاجِبًا فَقَالَ: "إِنَّ اللَّهَ أَتَمَّ صَلَاةَ الْفَرِيضَةِ بِصَلَاةِ النَّافِلَةِ وَ أَتَمَّ صِيَامَ الْفَرِيضَةِ بِصِيَامِ النَّافِلَةِ وَ أَتَمَّ وَضُوءَ النَّافِلَةِ بِغُسْلِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ - مَا كَانَ فِي ذَلِكَ مِنْ سَهْوٍ أَوْ تَقْصِيرٍ أَوْ نِسْيَانٍ أَوْ نَقْصَانٍ.»

أقول: في هذا قرينة واضحة على أنَّ المراد بالوجوب الاستحباب المؤكَّد.... همان:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ بَحْيٍ: رَفَعَهُ قَالَ: غُسْلُ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ فِي السَّفَرِ وَ الْحَضَرِ، إِلَّا أَنَّهُ رَخَّصَ لِلنِّسَاءِ فِي السَّفَرِ، لِقَلَّةِ الْمَاءِ.»

^۳ لغت نامه دهخدا: سبزی، شکفتگی.

خلاصه خیلی بین الطلوعین باصفایی بود! در راه که می‌آمدیم، با خودم گفتم که روز جمعه است، بهتر است غسل روز جمعه را انجام بدهم و بعد به منزل پدرتان بروم. در همین حال بودم که دیدم شخص معممی آمد - که الآن هم حیات دارد - او گفت: «کجا می‌روی؟» من گفتم: «می‌خواهم غسل کنم و بعد به فلان‌جا بروم.» او گفت: «می‌خواهی غسل کنی؟! کسی این فضا را رها می‌کند تا غسل کند؟! نگاه کن و ببین این گنجشک‌ها کنار این خیابان چه لذتی از این هوا و فضا می‌برند!» به او گفتم: «خداحافظ! عزّت زیاد! تو بمان و از این هوا و فضا لذت ببر! ما می‌رویم تا غسلمان را انجام دهیم.» خلاصه ما رفتیم و غسل کردیم و برگشتیم و دیدیم این شخص در همان فضا می‌گردد! بعد با هم دوتایی به منزل پدرتان آمدیم. سال‌ها از این جریان گذشت و بعدها معلوم شد که آن بنده خدا چه راهی را می‌رود!

اینکه چه راهی را می‌رود برای همان قضیه است. رفیق ما مطلب را گرفت و حقیقت قضیه را فهمید. هوا و فضای خوب و امثال ذلک به جای خود، ولی الآن باید ببینی برای تو چه تقدیر شده و برای نفس تو چه غذایی آماده شده است! این هوای خوب به جای خود، اما وقتی به ما می‌گویند: «باید در روز جمعه غسل کنید»، معنایش این است.

تنظیر مسئله به جایگاه و اهمیت تشیع مؤمن

مرحوم پدرمان [علامه طهرانی] می‌فرمودند:

شخصی از مؤمنین به رحمت خدا رفته بود و ما با همین آقا برای تشیع می‌رفتیم. و ایشان راننده بود. جایی برای پارک کردن ماشین نبود. قرار شد که ما اول برویم و بعد او ماشین را در جایی بگذارد و بیاید. ما آمدیم و تشیع کردیم و تا فاصله زیادی آمدیم تا اینکه متوفی را سوار ماشین‌های مخصوص کردند و برای دفن بردند و ما هم به منزل برگشتیم. - البته من نمی‌دانم متوفی مرد بود یا زن، ظاهراً می‌خواستند جنازه را تا قم بیاورند، ولی چون پدر ما نمی‌توانستند تا قم بروند، همین مقدار تشیع کردند. - در حال برگشت یک‌دفعه دیدیم که ماشین اینجاست و این آقا داخل ماشین نشسته است و کتابی در دست دارد و می‌خواند! به او گفتم: «سلام علیکم! چرا نیامدی؟!» او گفت: «ما اینجا نشستیم تا مطالعه کنیم!» حالا کتابی هم که مطالعه می‌کرد، تفسیر المیزان بود! [به ایشان گفتم:] «آقا جان! مطالعه به جای خود، تشیع مؤمنین هم به جای خود!»

بهترین کتاب آن هم تفسیر المیزان و قرآن را مطالعه می‌کند، همه اینها به جای خود محفوظ است، ولی اینکه می‌گویند: «به تشیع مؤمن بیا!» این معنا با مطالعه تفسیر المیزان حاصل نمی‌شود! شما اگر در یک ساعت، دو دور تفسیر المیزان را مطالعه کنید، فقط یک‌سری محفوظات برای شما حاصل می‌شود، ولی جان این محفوظات به قلب شما نمی‌نشیند! و این مهم است! وقتی جان این معنا بر قلب شما می‌نشیند که طبق دستور عمل کنید؛ الآن دستور، تشیع مؤمن است! ملائکه در آنجا حضور دارند و نفحاتش به تو هم می‌رسد! آن وقت اگر المیزان را مطالعه کنی، یک چیز دیگری می‌فهمی! با شرکت نکردن در تشیع، خودت را از آن فهم محروم کرده‌ای! این را فهم و رسیدن به مطلب می‌گویند! مجتهد باید این معنا را بداند، تا بتواند درست و صحیح فتوا

^۱ وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۱۴۲:

«عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ فِيْمَا نَاجِي بِهِ مُوسَى رَبَّهُ أَنْ قَالَ يَا رَبِّ مَا لِمَنْ شَيْعَ جَنَازَةً قَالَ أَوْكَلَ بِهِ مَلَائِكَةٌ مِنْ مَلَائِكَتِي مَعَهُمْ رَايَاتٍ يُشَيِّعُونَهُمْ مِنْ قُبُورِهِمْ إِلَى مَحْشَرِهِمْ.»

آن کسی که به جای تشییع، تفسیر المیزان مطالعه می‌کند، خیال می‌کند که تشییع، فقط چند قدم راه رفتن و ورزش کردن و در نهایت تسلیت گفتن به حضار و افراد مصابٌ علیهم و حل کردن مسئله‌ای اجتماعی است، ولی در واقع این طور نیست؛ شرکت در تشییع، در قلب انسان اثر می‌گذارد و نباید از آن غافل بود. اثرش همین است که مشاهده می‌کنیم.

آن مرد بزرگ هم تفسیر المیزان را مطالعه می‌کند، ولی هر چیزی در جای خود! او می‌داند که الآن موقع مطالعه تفسیر المیزان نیست و الآن موقع تشییع است! چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به تشییع اصحابشان می‌رفتند؟! آیا نمی‌توانستند در خانه بنشینند؟! پیغمبر می‌رفتند و قدم‌ها را هم آهسته‌آهسته برمی‌داشتند؛ چون همان فیوضات به پیغمبر هم می‌رسید! شما خیال نکنید که پیغمبر فقط مُفیض بود، نه! مُفاض هم بود! در واقع هر دو جنبه بود؛ چون هر دو از یک جا می‌آید. این صلاتی که برای پیغمبر است، هم به ما و هم به خود او می‌رسد. این مسائل مهم است.

آن وقت این شخص با این روحیه، می‌گوید که اگر برای غسل جمعه پول نداری، باید استقراض کنی و پول به دست بیاوری! چرا؟! چون آن برکت و نعمتی که پشت قضیه است، از تو سلب می‌شود! اگر دلت درد بگیرد، استقراض می‌کنی و به داروخانه می‌روی و قرص می‌خوری یا اگر گرسنه‌ات باشد، استقراض می‌کنی تا رفع آلم، گرسنگی و جوع کنی؛ آیا غسل جمعه اهمیت ندارد؟! اهمیت غسل جمعه معلوم نیست؟!

استفاده حصول استطاعت حج واجب به استقراض، حتی بر فرض دلالت بر حج

مستحبی

حالا بر فرض بگوییم که این روایت برای حج مستحب است، - درحالی که بنده این را نمی‌گوییم، بله! موارد دیگری وجود دارد که درباره حج مستحب است، ولی در اینجا واجب است و ظهور در وجوب دارد - اگر امام علیه‌السلام در حج مستحب این گونه می‌فرماید، چطور در مورد حج واجب این مطلب را نمی‌فرماید؟! اگر قرار بر این است که مصلحت حج استحبابی که مصلحت غیر ملزومه است، با تعب، مشقت و استدانه حاصل شود، چطور مصلحت ملزومه در حج، با استدانه حاصل نمی‌شود؟! وقتی که این قضیه روشن شد و روایاتی که بعضی از آنها را در جلسه گذشته خواندیم، نص در وجوب بودند، آن وقت ببینید که معنای آیه قرآن چطور می‌شود و چه تفاوتی خواهد کرد!

روایات صریح در لزوم استقراض برای حج واجب

در یکی از این روایات داریم:

الحُسَین بن سَعیدٍ عن فَضالة بنِ أیوب عن مُعاویة بنِ عمارٍ قال: سألتُ أبا عبدِ الله علیه‌السلام عن

رَجُلٌ عَلَيْهِ دِينَ أَوْ عَلَيْهِ أَنْ يَحُجَّ؟ قَالَ: «نَعَمْ، إِنَّ حُجَّةَ الْإِسْلَامِ وَاجِبَةٌ عَلَيَّ مَنْ أَطَاقَ الْمَشْيَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ لَقَدْ كَانَ أَكْثَرُ مَنْ حَجَّ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مُشَاةً وَ لَقَدْ مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بِكَرَاعِ الْغَمِيمِ فَشَكَّوْا إِلَيْهِ الْجُهْدَ وَ الْعَنَاءَ فَقَالَ شَدُّوا أَرْكُم وَ اسْتَبْطِنُوا فَفَعَلُوا ذَلِكَ فَذَهَبَ عَنْهُمْ»^۱

می‌توانیم در اینجا بگوییم که روایت، ظهور در وجوب دارد؛ معنای «عليه» در اینجا معنای الزام است. یک وقت می‌گوییم: «یحج»، یک وقت هم می‌گوییم: «عليك أن يحج»؛ بر تو است. این الزام است، پس این ظهور در الزام و وجوب دارد.

روایت بعدی:

عَنْ جُفَيْئَةَ قَالَتْ: جَاءَنِي سَدِيرُ الصَّيْرِ فِي فَقَالَ: «إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ: «مَا لَكَ لَا تَحُجُّ؟ اسْتَقْرِضْ وَ حُجَّ».

این روایت هم ظهور در وجوب دارد.

روایت دیگر از شیخ صدوق است که نصّ در وجوب می‌باشد، می‌فرماید:

عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْحُجُّ وَاجِبٌ عَلَى الرَّجُلِ وَ إِنْ كَانَ عَلَيْهِ دِينَ»^۲

همه این روایات موثق هستند.

روایت دیگر:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عَتَبَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ الرَّجُلِ عَلَيْهِ دِينَ يَسْتَقْرِضُ وَ يَحُجُّ قَالَ: «إِنْ كَانَ لَهُ وَجْهٌ فِي مَالٍ فَلَا بِأَسْ»^۳

عبد الملك بن عتبه در زمان امام موسی بن جعفر و امام رضا علیهما السلام بوده است، اما چون نظیر این روایت را از امام رضا علیه السلام داریم، ظاهراً روایت از آن حضرت باشد. «عدة من أصحابنا» مثل «عن غیر واحد» است؛ یعنی در حکم چند روایت است. اگر به اداء دینش امید دارد، «فلا بأس»؛ اما اگر امید ندارد و این موجب می‌شود که آبرویی از او ریخته شود، این کار را انجام ندهد. از اینجا استفاده می‌کنیم آن مواردی را که امام علیه السلام فرموده است: «استقرض» و یا راوی می‌گوید: رجلٌ عليه دين، در این موارد، امید به اداء هست، نه اینکه شخص ناامید است؛ یا اینکه وضعیتش در میان مردم وضعیت خاصی است و نمی‌تواند قرض بگیرد!

^۱ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۱.

^۲ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۴۰.

^۳ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۴۱.

در زمان فعلی اگر کسی که دین دارد به حج برود، می گویند: «قرضش را پرداخت نکرده است، آن وقت به حج رفته است تا تفریح کند!» چیزی که الآن می گویند، همین است! الآن حج جنبه تفریح و گردشگری پیدا کرده است، اما در زمان سابق، اگر شخصی که دین داشت، چند ماه در بیابان پیاده راه می رفت و آواره می شد یا سوار الاغ می شد و به حج می رفت، کسی نمی گفت که او برای تفریح رفته است، بلکه می گفتند: «بدبخت حسابی سختی کشیده است و به حج رفته است، حتماً رفته است که دعا کند تا بتواند قرض ما را بدهد، عیب ندارد، نوش جان!» ولی الآن این طور نیست؛ چون تسهیلات خوبی پیدا شده است؛ لذا مثلاً وقتی شخص مدیون به کربلا برود، مردم می گویند: «کربلا به سرت بخورد! قرضت را ادا کن!» از این قضیه معلوم می شود در آن مواردی که حضرت می فرماید: **«إِنْ كَانَ لَهُ وَجَةٌ»** یعنی اگر می تواند دینش را بپردازد و اگر می تواند کار کند و امید پرداخت دارد، به حج برود.»

نتیجه بحث؛ توسعه معنای استطاعت نسبت به برداشت اولیه عرفی

نتیجه این بحث این است که استطاعت در آیه شریفه **﴿وَلَهُ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَنِي تَمِيمٍ مِّنْ أَسْطَعٍ إِلَىٰ سَبِيلِ﴾**^۱ به مواردی اطلاق می شود که شخص حتی دین دارد و باید استقراض کند و حج انجام دهد. بنابراین، مسئله استطاعت عام است و مواردی که شخص مال دارد، مواردی که مال ندارد و می تواند استقراض کند و مواردی که شخص دین دارد و با وجود دین باید استقراض کند را شامل می شود و باید حج انجام دهد.

این همان معنایی است که از جلسه اول برای استطاعت بیان کردیم و گفتیم که استطاعت یعنی توان! ما قضیه به این راحتی را مشکل می کنیم و دائماً می پیچانیم و در دست انداز می اندازیم! آیه قرآن گفته است که اگر می توانی برو! یعنی اگر پایت چلاق نیست و می توانی بروی، برو! یعنی اگر می توانی قرض کنی تا بروی یا مال داری تا بروی، برو! یا اینکه اگر خر یا شتر داری و یا **﴿وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ﴾**، برو! اگر راجلاً می توانی برو یا نصف مسیر را راجلاً و نصف مسیر را راکباً برو! اگر می توانی خدمت کنی - **تخدم الناس** - و بروی، برو! خلاصه هرطوری که استطاعت داری باید بروی! استطاعت هم همین است که امام علیه السلام می فرماید. این استطاعت یعنی به هر کیفیتی رفتن! این نشان می دهد که بین عبادات، واجب دیگری مطلق تر از حج، نداریم! نه تنها حج واجب مشروط نیست، بلکه اصلاً از نماز هم اطلاقش بیشتر است! به این نحوه و کیفیت که شخص وقتی می پرسد: **«رَجُلٍ عَلَيْهِ دَيْنٌ، أَوْ عَلَيْهِ أَنْ يُحِجَّ؟»** و امام می فرماید: **«نعم!»** معلوم می شود که قضیه حج از آن سمت اطلاق افتاده است.

^۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷.

لذا مسئله استطاعت در حج را که در بادی النظر می تواند با آن کیفیت برود، ما می توانیم توسعه بدهیم به مواردی که شخص فقیر است، اما می تواند استقراض کند و بعد هم قرضش را به مرور زمان بپردازد. البته کسی که می خواهد استقراض کند به آن شخص مُدین می گوید: «من برای حج استقراض می کنم و مبلغ قرض را می توانم در طولانی مدت پرداخت کنم»؛ او هم می گوید: «بسیار خوب؛ بیا بگیر!» بعضی ها هم می گویند: «اگر یک ماهه برمی گردانی، بگیر، در غیر این صورت قرض نمی دهم.»

«إِنْ كَانَ لَهُ وَجَةٌ فِي مَالٍ فَلَا بَأْسَ» به مواردی مربوط می شود که سعه در اداء وجود دارد، این جزء مواردی است که استطاعت در آن جاری می شود، نه اینکه باید قرض را در همان ابتدای بازگشت از سفر اداء کند.

بنابراین، ما معنای استطاعت را توسط این روایات به مواردی توسعه دادیم که حتی فهم عرفی هم به این حد نمی رسد. مردم و عرف استطاعت را به معنای توان می دانستند، ولی ما استطاعت در آیه را به مواردی که عرف هم نمی فهمد، توسعه می دهیم. لذا سؤال می کند: «**أَيَسْتَقْرَضُ**؟ یعنی چه طور می شود کسی که **عَلَيْهِ دَيْنٌ** به حج برود؟!»

پس معلوم می شود به طور کلی نه تنها مسئله استطاعت - همان طوری که فقها فتوا داده اند - به تحصیل زاد و راحله و مئونه برای عیال و رفت و برگشت از سفر، محدود نیست، بلکه قضیه استطاعت به آن شخصی که می تواند راجلاً برود هم برمی گردد، به آن شخصی که زاد سفر ندارد و می تواند **يُخْدِمُ النَّاسَ وَ يَمِشِي مَعَهُمْ** هم برمی گردد، به آن کسی که زادش غیر عادی مثل خبز، زیت و خل است هم برمی گردد، به آن کسی که می تواند خبز و ملح بخورد - همان طور که در روایات بود - هم برمی گردد و به آن کسی که قرض دارد، به آن کسی که زاد ندارد، **وَلَكِنْ يَقْدِرُ أَنْ يَسْتَقْرَضَ** هم برمی گردد، به آن کسی که نه تنها زاد ندارد، بلکه قرض هم دارد و حضرت به او می فرماید که **يَسْتَقْرَضُ** هم برمی گردد؛ تمام این افراد باید به حج بروند.

نتیجه این شد که هر کسی به هر وسیله ای که می تواند، باید به حج برود. تمام شد و رفت! این ماحصل بحث ما در یک جمله بود؛ به هر وسیله ای که می تواند باید به حج برود!

این همان حرفی بود که ما از ابتدا در مورد این آیه^۱ بیان کردیم، ولی چون اقوال مختلف بود، پس گفتیم که روایات را می آوریم تا ببینیم که ائمه علیهم السّلام در این مورد چه می فرمایند. پس معلوم شد که خیلی هم بی ربط نمی گفتیم!

یک مطلب هم طلبتان باشد، اما معلوم نیست بگویم یا نگویم و آن مطلب این است که نظر مرحوم آقا

^۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷: ﴿وَلَلَّهُ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَنِي تَمِيمٍ مَنِ اسْتَقْرَضَ إِلَى سَبِيلِ﴾.

[علامه طهرانی] رضوان الله علیه اصلاً بالاتر از این بوده است! فعلاً تا اینجا ثابت شد که حج، واجب مطلق است و هیچ واجبی در احکام به اطلاق حج نیست و شخص باید **بِأَيِّ نَحْوِ كَان** به این سفری که ترکش موبق است، برود و نباید منتظر یک **مائدة من السماء** بماند که آیا اتفاق می افتد یا خیر!

تلمیذ: مثلاً فردی پنج میلیون دین دارد و فعلاً هم با پنج میلیون - کمتر یا بیشتر - حج انجام می شود، با توجه به این دینی که دارد، آیا باید استقراض کند که دینش را پرداخت کند یا حج را انجام دهد؟! کدام در اولویت قرار دارد؟!

استاد: اگر دین معجل است باید استقراض کند و آن را بپردازد و روایتی را در جلسات قبل، از امام موسی بن جعفر علیهما السلام خواندیم که این مسئله را می رساند. **«إِنْ كَانَ لَهُ وَجَةٌ»**؛ یعنی وضعیت و موقعیت اجتماعی او به نحوی است که مورد تهمت قرار نگیرد، راجع به او نگویند: «به جای اینکه پول ما را بدهد به حج می رود!» مثلاً شخصی عادی است و می تواند با استقراض حج انجام دهد. او باید برود و همچنین کسی که مدت قرض او غیر محدود است و هروقتی که بخواهد می تواند آن را بپردازد، حج برای او اولویت دارد.

در صورتی که دین معجل نباشد، حج هم جزء همین موارد قرض و دین محسوب می شود. دقت کنید! نکته در اینجا است، اگر شخصی قرض داشت و گرسنه هم بود، می تواند قرض کند و رفع گرسنگی نماید و چه بسا قرض کردن لازم هم باشد حتی در بعضی از موارد داریم که اگر انسان برای مریض نمی تواند قرض بگیرد، یعنی اگر به او قرض نمی دهند، می تواند به زور [مالی را تأمین کند؛] یا اگر حیوانی دارد که به دلیل گرسنگی در حال مرگ است، مثلاً سگ یا گربه ای در منزلش دارد، واجب است که قرض کند و به این حیوان اطعام کند.^۱

احکام اسلام به این کیفیت است؛ یعنی چنین مواردی داریم که باید استقراض کند و حیوان را نجات دهد و نباید اجازه دهد حیوان از بین برود. در مورد حج هم مسئله همین طور است، بلکه به مراتب بالاتر از اینهاست.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد

^۱ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۸۰:

«عن السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لِلدَّابَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا سِتَّةُ حَقُوقٍ لَا يُحْمَلُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا وَلَا يَتَّخِذُ ظَهْرَهَا مَجَالَسًا يَتَحَدَّثُ عَلَيْهَا وَيَبْدَأُ بِغَلْفِهَا إِذَا نَزَلَ وَلَا يَسْمُهَا وَلَا يَضْرِبُهَا فِي وَجْهِهَا فَإِنَّهَا تَسْبِجُ وَيَعْرِضُ عَلَيْهَا الْمَاءَ إِذَا مَرَّ بِهَ». مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۱۹:

«عن عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَأَيْتُ فِي النَّارِ صَاحِبَ الْعِبَادَةِ الَّذِي غَلَّهَا وَرَأَيْتُ فِي النَّارِ صَاحِبَ الْمَخْجَنِ الَّذِي كَانَ يَسْرِقُ الْحَاجَّ بِمِخْجَنِهِ وَرَأَيْتُ فِي النَّارِ صَاحِبَ الْهَرَّةِ تَنْهَشُهَا مُقْبِلَةً وَ مُدْبِرَةً كَانَتْ أَوْ تَقْتَنُهَا فَلَمْ تَكُنْ تَطْعُمُهَا وَ لَمْ تُرْسَلْهَا تَأْكُلْ مِنْ خَشَائِشِ الْأَرْضِ وَ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ فِيهَا صَاحِبَ الْكَلْبِ الَّذِي أَرَوَاهُ مِنَ الْمَاءِ.»